



سام ساینکل

سال ششم، شماره ۲۴ نشریه سیاسی - تئوریک سازمان ۱۹ بهمن شهریور ۱۳۹۵

☆ گرامی باد خاطره رفیق اعظم روحی آشنگران! ☆
تاریخ شهادت: ۷ شهریور ماه ۱۳۵۵



مطالب این شماره:

- ☆ "اتحادیه اروپا":
- ☆ سازشی نمایان جهت کنترل تضادهای پدیدار!
- ☆ زندگی و اوضاع کاری کارگران در زیر سایه نظام
- ☆ وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در
- ☆ انقلاب دموکراتیک نوین (قسمت سوم)

سر مقاله "اتحادیه اروپا": سازشی نمایان جهت کنترل تضادهای پدیدار!

دولت انگلستان با برگزاری رفراندومی در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۶، اعلام کرد که ۵۱/۹ درصد "مردم" انگلستان خواستار خروج کشورشان از اتحادیه اروپا هستند و بدین ترتیب یک بار دیگر بر این اصل صحه گذاشت که سرمایه و سرمایه‌دار، به خاطر کسب سود بیش‌تر، به هیچ تعهد و قراردادی پای بند نیست، حتی قرار با هم‌بیمانان هم طبقه‌ای خویش!

ادامه در صفحه ۲

زندگی و اوضاع کاری کارگران در زیر سایه نظام

تصویر کامل و دقیقی را نمی‌توان از زندگی و اوضاع کاری کارگران، در زیر سایه رژیم جمهوری اسلامی ارائه داد. موقعیت آنها بسیار وخیم و بدنباله، حوادث و سهل‌انگاری کارفرمایان و صاحبان تولیدی، بر میزان ناهنجاری‌های جانی - کاری افزوده است. سانحه‌های کارگری و خودکشی‌ها، بدلیل فقدان امکانات ایمنی، و ناتوانی در تهیه مایحتاج اولیه زندگی، همچنین تلاش بمنظور دستیابی به حقوق‌های معوقه، در ایران پایانی ندارد.

ادامه در صفحه ۵

وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین (چگونگی گذار جامعه تحت سلطه به سوسیالیسم) (۳)

در شرایط کنونی از لحاظ سیاسی - مبارزاتی با توجه به این که بختک اپورتونیسم و رویزیونیسم بیش از هر زمان دیگر بر جنبش کمونیستی سایه افکنده و بسیارند احزاب، سازمان‌ها و افرادی که بدون توجه به شرایط همه‌جانبه‌ی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران و نقش امپریالیسم در آن و بدون این که قادر به ارائه‌ی تحلیلی مشخص از اوضاع مشخص جامعه‌ی ایران باشند، در حرف خواهان اجرای یک انقلاب سوسیالیستی بلافصل تمام عیارند، اما در عمل بیش از بورژواهایی بزرگ‌شده در قالب دروغین سوسیالیسم و کمونیسم نیستند، بیان مجدد این نکته ضروریست که با برقراری و تحکیم سلطه‌ی امپریالیسم در ایران و نابودی بورژوازی ملی، عملن بخشی از وظائف انقلاب بورژوا - دموکراتیک از جمله حل مسئله‌ی ارضی و ملی به عهده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌باشد.

ادامه در صفحه ۶

"اتحادیه‌ی اروپا": سازشی نابایدار جهت کنترل تضادهای پایدار!

"اتحادیه‌ی اروپا" نام مواردی از توافقات اقتصادی و سیاسی میان چند دولت اروپائی است که تا پیش از خروج انگلستان، ۲۸ کشور را شامل می‌شد.

موضوع متحدساختن اروپا اولین بار در زمان امپراتوری روم مطرح می‌گردد. امپراتوری روم با مسیحی‌ساختن اروپا و کشاندن اقوام اروپائی به زیر چتر مسیحیت، در صدد برمی‌آید تا با استفاده از مذهب مسیحیت، قلمرو امپراتوری خود را از یک سو در صلح و آرامش نگاه دارد و از سوی دیگر در مقابل تهاجم و یورش اقوام غیراروپائی مورد محافظت قرار دهد.

اما چون این اتحاد در چارچوب دستگاه سیاسی امپراتوری روم صورت گرفته بود، با اضمحلال این امپراتوری، اتحاد اقوام اروپائی نیز منتفی می‌گردد.

از قرن هفدهم و با پیدایش مناسبات سرمایه‌داری در جوامع اروپائی، این مناسبات نوظهور، جهت تثبیت و رشد و گسترش بیش‌تر، نیازمند شرایط آرام و صلح‌آمیزی بود. اما جنگ‌های بی‌شماری که همواره میان اقوام مختلف اروپائی در جریان بود، مانع ایجاد این شرایط می‌گردید. به همین منظور ایجاد نهاد مشترکی میان دول اروپائی که بتواند از وقوع این جنگ‌ها پیش‌گیری کند، مدنظر قرار گرفت.

به همین منظور چندین تن از اندیش‌مندان و سیاست‌مداران اروپائی طرح‌هایی را جهت استقرار صلح در حال و آینده‌ی اروپا مطرح می‌سازند. "دیوک اف سللی"، وزیر هانری چهارم (Henry IV of England) در فرانسه، تشکیل یک فدراسیون اروپائی به نام "طرح بزرگ" (Grand Plan) را پیشنهاد می‌کند.

در سال ۱۶۹۳ "ویلیام پن" (William Penn) نویسنده‌ی انگلیسی پیشنهاد می‌کند که نهادی به عنوان پارلمان اروپا ایجاد شود.

"جرمی بنتام" (Jeremy Bentham) فیلسوف انگلیسی پیشنهاد یک مجلس اروپائی را به همراه یک ارتش مشترک مطرح می‌سازد.

"ژان ژاک روسو" (Jean Jacques Rousseau) نویسنده‌ی سوئیسی تشکیل یک فدراسیون اروپائی را پیشنهاد می‌کند.

در سال ۱۷۹۵ "ایمانوئل کانت" (Immanuel Kant) فیلسوف آلمانی در کتاب "به سوی صلح پایدار" پیشنهادات خود را جهت برقراری صلح در اروپا ارائه می‌کند.

"کلودهنری سن سیمون" (Claude Henri Saint Simon) در سال ۱۸۱۴ همراه با "آگوستن تیری" (Augustin Thierry) فرانسوی در کتاب مشترک خود "درباره‌ی تجدید سازمان اجتماع اروپا" پیشنهاد ایجاد یک پارلمان اروپائی را مطرح می‌سازند.

در کنگره‌ی صلح پاریس در سال ۱۸۴۹ "ویکتور ماری هوگو" (Victor Hugo) نویسنده‌ی فرانسوی ضمن عنوان کردن "ایالات متحده‌ی اروپا" پیشنهاد اتحاد صلح‌آمیز بر اساس همکاری دول اروپائی و برابری هر یک از این دول را ارائه می‌کند.

"کارلو کاتانو" (Carlo Cattaneo) اندیش‌مند ایتالیائی نیز پیشنهاداتی جهت اتحاد اروپا و برقراری صلح در اروپا مطرح می‌سازد.

اما هیچ‌یک از این "ایده‌ها" و پیشنهادات ظاهراً "صلح‌طلب" نمی‌توانست با خصلت "جنگ‌طلبی" سرمایه‌مقابله نماید. اروپای سرمایه‌داری اسیر جنگ خصلت‌های سیستم سرمایه‌داری شده است و خصلت "جنگ‌طلبی" بارزترین خصلت این سیستم است. در قرن ۱۹، سرمایه‌های اروپائی مرحله‌ی "رقابت در اروپا" را از سر گذرانده‌اند و وارد مرحله‌ی "رقابت‌های استعماری" شده‌اند. جهت سوددهی بیش‌تر به تسخیر کشورهای دیگر می‌پردازند و پیش‌برد غارت و استعمار جوامع دیگر، بدون جنگ و خون‌ریزی، میسر نبود.

در اواخر قرن ۱۹ موضوع "اتحاد اروپا" این بار در چارچوب رقابت با ایالات متحده‌ی آمریکا مطرح می‌گردد: "در شرایط اقتصادی کنونی یعنی در رژیم سرمایه‌داری، تشکیل کشورهای متحده‌ی اروپا معنایش متشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریع‌تر آمریکا خواهد بود (لنین: درباره‌ی شعار کشورهای متحده‌ی اروپا، ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵. روزنامه‌ی سوسیال‌دموکرات، شماره ۴۴)".

در اوائل قرن بیستم، سرمایه‌های امپریالیستی ایالات متحده‌ی آمریکا ↓



با آغاز اجراء "طرح مارشال"، سازمان همکاری‌های اقتصادی اروپا (OECD) ایجاد شده و در آوریل ۱۹۴۸ کار خود را شروع می‌کند.

در همین سال و در بروکسل، پایتخت بلژیک، "اتحادیه اروپای غربی" متشکل از دول انگلستان، بلژیک، فرانسه، لوکزامبورگ و هلند ایجاد می‌گردد.

در سال ۱۹۴۹، ده کشور اروپائی، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، بلژیک، دانمارک، سوئد، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ و هلند تشکیلاتی را با عنوان "شورای اروپا" ایجاد می‌کنند و در ماه اوت همین سال نخستین جلسه‌ی "مجمع مشورتی" خود را در شهر "استراسبورگ" فرانسه تشکیل می‌دهند.

اما به خاطر پیوندهای تاریخی سرمایه‌های انگلیسی با سرمایه‌های آمریکائی، دولت انگلستان همواره متمایل به هم‌کاری اقتصادی و سیاسی با آمریکا بوده و از اتحاد کامل با اروپا حذر کرده است. به همین دلیل به موازات فعالیت‌های "شورای اروپا"، در ۱۸ آوریل ۱۹۵۱ اتحادیه‌ی جدیدی به نام "جامعه‌ی اروپائی ذغال‌سنگ و فولاد" (ECSC) در پاریس شکل می‌گیرد که این بار دولت فرانسه به جای دولت انگلستان، با دولت آلمان غربی متحد می‌شود. به خاطر اهمیت کنترل و انحصار ذغال‌سنگ و فولاد به عنوان مواد اساسی مورد نیاز صنایع نظامی، این اتحادیه‌ی جدید، اتحادیه‌ی "شورای اروپا" را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. "جامعه‌ی اروپائی ذغال‌سنگ و فولاد" (ECSC) با جلب هم‌کاری دول ایتالیا، بلژیک، لوکزامبورگ و هلند در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ رسماً آغاز به کار می‌کند.

با انحصار زغال سنگ و فولاد توسط سرمایه‌های اروپائی، این بار سرمایه‌های آمریکائی نیروی اتمی خود را به پیش می‌کشند. با سخنرانی "دوایت دیوید آیزنهاور" (Dwight David "Ike" Eisenhower) رئیس جمهور وقت ایالات متحده‌ی آمریکا در "دانشگاه ایالتی پن" در ۱۱ ژوئن ۱۹۵۵، دولت آمریکا اعلام می‌کند که حاضر است نیروی اتمی خود را در اختیار دول اروپائی قرار دهد، منتها به شرط آن که دول اروپائی درون یک اتحادیه متشکل شده و به شکل یک سازمان طرف معامله‌ی آمریکا باشند.

در همین راستا بلافاصله وزرای خارجه‌ی شش کشور عضو "ECSC"، در شهر "مسینا"ی ایتالیا تشکیل جلسه می‌دهند تا راه‌حلی جهت انجام این شرط آمریکا بیابند.

نیز رقابت خود با سرمایه‌های امپریالیستی اروپائی را از طریق تقویت سرمایه‌های آلمانی و در تضاد با سرمایه‌های فرانسوی انجام می‌داد. به همین خاطر در سال ۱۹۴۰ "وینستون لئونارد اسپنسر-چرچیل" (Winston Leonard Spencer-Churchill) وزیر دفاع وقت انگلستان، اتحاد با فرانسه را در تضاد با آلمان مطرح می‌کند و در سال ۱۹۴۳ ایده‌ی "شورای اروپا" را ارائه می‌دهد و بالاخره در سال ۱۹۴۶ پیشنهاد تشکیل "ایالات متحده‌ی اروپا" را مطرح می‌سازد. اما پیشنهاد انگلستان برای اتحاد با فرانسه و یا سائر دول اروپائی هیچ‌گاه با منظور هم‌کاری متقابل و یا رعایت منافع هم‌دیگر نبوده است، بلکه همواره در جهت حفظ منافع خودش در اروپا و نهایتاً به دست گرفتن رهبری سائر دول اروپائی بوده است.

با پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری بلوک سوسیالیستی در شرق اروپا، ایجاد بلوکی از متحدین امپریالیستی در اروپای غربی، در سیاست امپریالیستی آمریکا مطرح می‌گردد.

در مارس ۱۹۴۷، "هری اس. ترومن" (Harry S. Truman) رئیس جمهور وقت ایالات متحده‌ی آمریکا طرحی را که به "دکترین ترومن" معروف گردید، ارائه می‌کند. طبق این طرح، دولت آمریکا به هر دولتی و به خصوص دول اروپائی که به مقابله با "بلوک شرق" پردازند، کمک مالی خواهد کرد. اما "دکترین ترومن" و طرح کمک مالی دولت آمریکا به دول اروپائی، به خاطر وضعیت اقتصادی آشفته در کشورهای اروپای غربی به شکست انجامید.

بدین خاطر در ماه ژوئن ۱۹۴۷ "جرج کاتلد مارشال" (George Catlett Marshall, Jr) وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا، طرح اقتصادی سرمایه‌های آمریکائی در ارتباط با سرمایه‌های اروپائی را اعلام می‌کند که به "طرح مارشال" (Marshall Plan) معروف گردید. چون بر اساس "طرح مارشال"، با هیچ کشوری قرارداد دوجانبه‌ی کمک اقتصادی منعقد نمی‌شد، این بار دول اروپائی به خاطر بهره‌مندی از این کمک‌های اقتصادی دولت آمریکا مجبور به هم‌کاری مشترک شدند.

در این دوره‌ی تاریخی دول اروپائی شدیداً به حمایت آمریکا نیازمند بودند. از یک سو در اثر جنگ جهانی دوم متحمل خسارات بسیار زیادی شده بودند و به زعم خودشان از سوی دیگر نیز مورد "تهدید" مستقیم "بلوک شرق" قرار داشتند.

↓



در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی، تنها یک مبارزه‌ی سیاسی نظامی می‌تواند پیشرو واقعی را به وجود آورد!

در این مرحله است که سرمایه‌های اروپائی متوجه می‌شوند که با از میان رفتن "خطر سرخ"، دیگر این "درب بر پاشنه‌ی سابق نمی‌چرخد" و دیگر مانند قبل مورد حمایت سرمایه‌های آمریکائی نیستند. به همین خاطر درصدد تقویت بیش‌تر اتحاد در میان دول اروپائی برآمده و "اتحادیه‌ی اروپا" را در ۷ فوریه ۱۹۹۲ طی "معاهده‌ی ماستریخت" سازمان می‌دهند.

از این مقطع به بعد، روند رو به رشد تضادهای امپریالیستی بر سر هژمونی و منافع بیش‌تر در دنیای پس از جنگ سرد در سطحی جهانی مطرح می‌گردد. برای نمونه در آوریل ۱۹۹۲ تضاد آمریکا و اروپا در افغانستان علنی می‌گردد. با سقوط رژیم مورد حمایت اتحاد شوروی، نیروهای وابسته به فرانسه به رهبری "احمدشاه مسعود" زودتر از نیروهای وابسته به آمریکا به رهبری "گلبدین حکمت‌یار" وارد کابل می‌شوند و تا همین امروز، سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و به‌خصوص فرانسه اجازه نداده‌اند که سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا، کشور افغانستان را یک‌جا بیلغند!

در آغاز قرن ۲۱، سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا سیاست جدید خود را در سطح جهانی آشکار می‌سازند. آمریکا با سازمان‌دادن گروه‌های مسلحی در نقاط مختلف جهان با عنوان "تروریست‌های بنیادگرای اسلامی" و به خصوص با به آتش کشیدن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک، در کنار تمام اهداف جنایت‌کارانه‌ی خود، امر رقابت با اروپا را نیز مجددن سازمان‌دهی می‌کند. با تزریق دلار به صنایع نظامی جهت توسعه و گسترش زرادخانه‌ی اتمی و غیراتمی آمریکا، شروع به لشگرکشی به مناطقی می‌کند که قلمرو فعالیت سرمایه‌های رقیب به‌خصوص سرمایه‌های اروپائی و روسی را محدود سازد. با این که آمریکا با لشگرکشی به افغانستان و عراق و با سازمان‌دهی "بهار عربی" در کشورهای الجزائر، تونس، سوریه، لیبی و یمن ضربات سنگینی به اقتصاد اروپا وارد می‌آورد، اما موفق نمی‌شود هیچ‌یک از این کشورها را تحت سلطه‌ی یک جانبه‌ی خود درآورد و به خصوص در سوریه به خاطر رقابت سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و به‌خصوص فرانسه و روسیه، متحمل شکست سنگینی شده است.

بدین ترتیب و با حادث شدن تضادهای سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا و اروپا، دیگر حضور انگلستان، به عنوان مهم‌ترین متحد آمریکا در اتحادیه‌ی اروپا، موضوعیت خود را از دست می‌دهد. ↓

در مارس ۱۹۵۷، "جامعه‌ی اروپائی ذغال‌سنگ و فولاد" (ECSC) را با افزودن مقرراتی در مورد تعرفه‌های گمرکی به "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) تبدیل می‌کنند و در همین ضمن تشکیلات دیگری به نام "جامعه‌ی انرژی اتمی" (Euratom) جهت برخورداری از انرژی اتمی آمریکا ایجاد می‌کنند. اما هنوز انگلستان در این توافقات حضور ندارد و این شش دولت مجبورند توافق دیگر دول اروپائی و به‌خصوص انگلستان را نیز جلب کنند.

انگلستان نیز در ادامه‌ی این کشمکش‌ها، در ۳ مه ۱۹۶۰ "انجمن تجارت آزاد اروپا" را به همراه دولت‌های اتریش، پرتغال، دانمارک، سوئد، سوئیس و نروژ تشکیل می‌دهد. اما این طرح انگلستان با موفقیت روبه‌رو نمی‌شود و به همین خاطر در سال ۱۹۶۱ خواستار عضویت در "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) می‌شود که این خواسته، با مخالفت "شارل آندره ژوزف ماری دوگل (Charles André Joseph Marie de Gaulle)" رئیس‌جمهور وقت فرانسه که انگلستان را "اسب ترای" آمریکا در اروپا می‌دانست روبه‌رو شده و رد می‌گردد، تا این که در اول ژانویه سال ۱۹۷۳ و در اثر فشارهای دولت آمریکا، دولت انگلستان به همراه دول ایرلند و دانمارک به عضویت "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) درمی‌آیند.

از این پس هر چند سال یک بار، مواردی اقتصادی و یا سیاسی به توافقات قبلی "جامعه‌ی اقتصادی اروپا" (EEC) افزوده می‌گردد تا اروپا به عنوان متحد سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا در صحنه‌ی رقابت‌های "جنگ سرد"، استحکام بیش‌تری بیابد.

اما با ظهور علانم فروپاشی اتحاد شوروی در اوائل دهه‌ی ۱۹۹۰، سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا دیگر به شکل سابق نیازمند اتحاد با سرمایه‌های امپریالیستی اروپا نیستند و از این هنگام است که تضاد منافع این دو گروه سرمایه‌های امپریالیستی که تا این لحظه تحت‌الشعاع مقابله با اتحاد شوروی بود، علنی می‌گردد و اولین رودرروئی سرمایه‌های امپریالیستی اروپا و آمریکا در منطقه‌ی بالکان و تقسیم کشور یوگسلاوی نمایان می‌گردد که در نتیجه‌ی آن اروپا و مهم‌تر از همه دولت آلمان، از بسیاری از منابع نفت و خطوط انتقال انرژی محروم می‌شود و بدین ترتیب سرمایه‌های امپریالیستی آمریکا شدیدترین ضربه‌ی اقتصادی را به سرمایه‌های امپریالیستی اروپا در منطقه‌ی بالکان وارد می‌آورد.



سؤال این است که ریشه این دست سهل انگاری ها و حوادث، و همچنین عدم پرداخت حقوق ناچیز کارگران، تا چه زمان حیات، و کارگر قادر خواهد بود تا فارغ از دغدغه امکانات ایمنی، کاری و مالی، چرخه میادین تولیدی را بحرکت در آورد؟

بی تردید درد و مشکلات کارگران یکی دو تا نیست، تعطیلی کارخانه ها، یکی پس از دیگری هم، کمر کارگر را خرد نموده است. بیش از هشتاد کارگر «کارخانه زاگرس» از کار بیکار شده اند و همچنین «شهرداری مرودشت در استان فارس»، صد و پنجاه تن از کارکنان و کارگران را بدلیل بودجه مکفی اخراج نموده است. دلیلی که فاقد ارزش و اعتبار است؛ چرا که سرمایه در ایران، در خدمت به جامعه نیست و عده ای کوچک و سودجو، سوار بر ثروت و منابع جامعه اند و دارند، به مابقی سفره کارگران و توده های ستم دیده یورش می برند. کارفرما حقوق کارگر را نمی دهد تا سرمایه بیشتری به جیب زند. هفت ماه است که چهار صد کارگر ننگهانی «قطار شهری اهواز»، حقوق نگرفته اند؛ و بدنباله کارفرمایان «کارخانه پلی اکریل»، از فروردین ماه، حقوق دو هزار کارگر را پرداخت نکرده اند و پنجاه کارگر «شهرداری رشتخوار از استان خراسان رضوی»، شش ماه است که حقوق های شان به تعویق افتاده است و....

این نمای سیاسی - طبقاتی جامعه ایران است و مگر بی دلیل است که بیش از هزار و دویست کارگر، در اثر فقدان امکانات ایمنی جان خود را در سال گذشته از دست داده اند؟ مگر بی دلیل است که بر میزان خودکشی کارگران افزوده گردیده است، مگر بی دلیل است که کارگر و سرمایه، در دو سوی جامعه قرار گرفته اند و صاحبان تولیدی بهمراه نظام جمهوری اسلامی، فضای کاری و جامعه را بر روی میلیون انسان تهیدست تنگ نموده اند؟

کارگر در ایران فاقد امنیت شغلی - جانی است و نظام جمهوری اسلامی و دولت های رنگارنگ اش در عمل نشان داده اند که حامی و طرف مردم نیستند و نشان داده اند، که با استثمار، چپاول و با عدم پرداخت حقوق ناچیز کارگران است که می توانند منفعت و سیاست های امپریالیستی را تأمین و تضمین نمایند. کارگران در این سی و چند سال، با پوست و گوشت خود لمس نموده اند که صاحبان تولیدی و کارفرمایان، بدون حمایت دولت و ارگان های سرکوبگرش، قادر به ادامه حیات نیستند. به شلاق بستن کارگران و آنها به بهانه اخلاص در نظم و تولید، و همچنین اخراج عناصر "خاطی"، مبین این حقیقت است که سیاست های دولت "امید و اعتدال" روحانی، در خدمت به اجرائی قوانین ضد کارگری تصویب شده و ایضاً پیشبرد سیاست های امپریالیستی در میادین تولیدی است؛ دولتی که قصد و مقصودش، تضمین حقوق اولیه تودهای محروم و ستم دیده و کنار زدن صاحبان و مدیران از اموال عمومی جامعه و کارگران بوده است!! دولتی که در دوره زمامداری اش، با شتابی هر چه بیشتر، فضای سیاسی - اعتراضی جامعه را بسته و متعاقباً بر تعرض خواسته های میلیون ها انسان دردمند و بر میزان خودکشی ها و سوانح کارگری افزوده است.

در حقیقت، چند ماهی به اتمام ریاست جمهوری روحانی باقی مانده است و در این میان مردم و کارگران ایران، به عینۀ دریافته اند که جامعه کارگری در این چند ساله و بر خلاف شعارهای پُر طمطراق دولت "امید و تدبیر" مسیر انتخابی و ناگوار دولت های پیشین را پی گرفته است. با این اوصاف و بنابه مشاهدۀ هزاران فاکت های اعتراض - تخریبی از یک سو و بدنباله افزودن حقوق های چند میلیونی مدیران از سوی دیگر، می توان گفت که کارگر در چنین نظام هایی، نه تنها به خواسته های اساسی خود دست نخواهد یافت بلکه زندگی و اوضاع کاری اش، در معرض نابودی و

از آن جایی که "تشکیل کشورهای متحدهی اروپا در رژیم سرمایه داری، مساوی است با سازش دربارهی تقسیم مستعمرات. (لنین: دربارهی شعار کشورهای متحدهی اروپا، ۲۳ اوت سال ۱۹۱۵. روزنامهی سوسیال دموکرات، شماره ۴۴)" و هنگامی که تشدید تضاد میان سرمایه های امپریالیستی، امکان سازش را از آنان سلب بکند، مستحکم ترین اتحادها نیز دود هوا می شود و دولت انگلستان با برگزاری نمایشی با عنوان رفراندوم از اتحادیهی اروپا خارج می شود.

اما در این کشمکش ها و در جریان برگزاری رفراندوم در انگلستان، نکته ای مطرح گردید که بیان گر عدم اصالت و عدم مشروعیت انتخابات در جوامع سرمایه داری است.

هواداران خروج از اتحادیهی اروپا به مردم توصیه کردند که برای شرکت در رفراندوم از قلم های خود استفاده کنند. بدین مفهوم که گویا تا به حال هر یک از آراء مردم که با مداد نوشته می شده، توسط دولت برگزارکنندهی انتخابات، مورد دست کاری قرار می گرفته است!

نهایتاً، جدائی انگلستان از اتحادیهی اروپا به عینۀ نشان داد که اتحاد واقعی و پایدار دول اروپائی و یا هر منطقه دیگر در چارچوب مناسبات سرمایه داری و حاکمیت انحصارات امپریالیستی امکان پذیر نیست و اساساً هرگونه اتحاد امپریالیستی، تنها سازشی ناپایدار جهت کنترل تضادهای پایدار است!!

زندگی و اوضاع کاری کارگران در زیر سایه نظام

ادامه از صفحه ۱

به بند کشیدن ها، اخراج ها و درگیری ها روزانه است و در این میان سردمداران رژیم، در سوی استثمارگران قرار گرفته اند. آمار و ارقام تخریب زندگی کارگران رو به بالاست و هر روز جامعه ایران، شاهد تلف شدن و رو در روئی اتفاقات دلخراش کارگران در میادین تولیدی - ساختمانی ست. بطور نمونه، یک کارگر ساختمانی در اثر ریزش آوار در محل «گودبرداری در خیابان شهید انصاری قزوین» جان خود را از دست داده است، و بنابه گفته رئیس کانون کارگران ساختمانی «اکبر شوکت»، ایران رکودار حوادث کارگری در جهان است.

تعرض، جوهر سیاست پروتتری است!

مرگ بر امپریالیسم و سگ های زنجیری اش!



چنان که قبلاً گفتیم ریشه و اساس سرمایه داری در تولید خرد است و این درست است که تولید خرد گرایش طبیعی اش به سوی رشد و در نهایت تبدیل شدن به تولید بزرگ و انبوه سرمایه داری است، اما نایستی فراموش کرد که رهبری این جامعه در دست طبقه کارگر است و اساساً یکی از عمده ترین تفاوت های انقلاب دموکراتیک نوین با انقلاب بورژوا-دموکراتیک در همین است و این روند تا هموار شدن کامل راه گذار به سوسیالیسم و برقراری آن پیوسته تحت کنترل همه جانبه ی پرولتاریا قرار خواهد داشت.

مضاف بر این، همان گونه که در دوران معاصر ما برای به پیروزی رساندن یک انقلاب دموکراتیک نیازی به بورژوازی ملی نداریم، طبعاً برای برپائی اقتصاد ملی نیز نیازی بدان نخواهیم داشت و تازه حتا در صورت این فرض هم که طبقه ی کارگر ایران به هر دلیل نتواند در انجام رسالت تاریخی خود (برقراری سوسیالیسم در ایران) موفق گردد، نه تنها نتیجه ی این روند به شکل گیری مجدد بورژوازی ملی در جامعه ی ایران ختم نخواهد شد، بلکه به دلیل وجود امپریالیسم و سیستم جهانی آن ما دوباره با بورژوازی وابسته و قدرت گیری سیاسی، اقتصادی و نظامی آن مواجه خواهیم شد.

به هر حال آنچه که مسلم است اینست که در جامعه ی دموکراتیک نوین، ما شاهد چند شکل اساسی از اقتصاد اجتماعی خواهیم بود که عبارتند از: سرمایه داری دولتی (مختلط و دولتی)، تولید کالائی خرد و سوسیالیسم که نیروهای اساسی آن نیز خرده بورژوازی (به ویژه دهقانان) و پرولتاریا خواهند بود.

در این میان از آن جا که منافع و خواستگاه های استراتژیک طبقه ی کارگر به طور کیفی فراتر از آن چیزی است که اقشار نامبرده (خرده بورژوازی) در پی آند و بدین جهت که امر مبارزه ی طبقاتی و پیشبرد آن تا رسیدن به جامعه ی سوسیالیستی و گذر از آن در مقیاسی جهانی، پس از سرنگونی بورژوازی وابسته و تلاشی مناسبات امپریالیستی هم چنان ادامه خواهد داشت، هژمونی طبقه ی کارگر در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب و جهت گیری سوسیالیستی او ↓

تخریب هر چه بیشتری قرار خواهد گرفت. کاملاً عیان شده است که نظام جمهوری اسلامی به همراه دیگر دار و دسته های اش، حامی سرمایه اند و با تمام وجود در تلاش اند، تا به مابقی سفره کارگران یورش برند و بر شکاف طبقاتی جامعه بی افزایند. تمرکز و سمت و سو دادن ثروت جامعه، به دست و به جیب عده ای محدود، بنوبه خود نمایانگر دو زندگی کاملاً متضاد از هم در درون جامعه، و همچنین نماد و فرهنگ تحمیل شده نظام حاکم، به جامعه و به کارگران ایران می باشد. بی تردید چنین وضعیت و اوضاعی، خواست طبقه کارگر و دیگر محرومان نیست و روشن است که جامعه و طبقه کارگر ایران، نیاز به بر گرداندن فضای نابرابر جامعه و زندگی کارگران دارد؛ نیاز به آن دارد، تا سازمان و حزب مدافع وی طبقه کارگر، با برنامه ای روشن و دخالنگر، توازن قوای درون جامعه را به سمت طبقه کارگر سمت و سو دهد، دست کارخانه داران و کارفرمایان را از میادین تولیدی - ساختمانی کوتاه نماید. دهه هاست که جامعه و طبقه کارگر، در انتظار مشاهده رو در روئی عملی نمایندگان سیاسی خود، در مقابل نمایندگان سیاسی - عملی طبقه سرمایه داری و دولت های حامی آن می باشد. این ها از زمره پیش شرط ها و پیش درآمدهای سامانیایی و تشکل یابی طبقه کارگر در تقابل با رژیم هار و خشن است، پر واضح است که بدون باوری بنیادی به آرمان طبقه کارگر، و بدون ارتباط تنگاتنگ با جنبش های اعتراضی تولیدی - ساختمانی و همچنین بدون اقدامات عملی علیه ارگان های حافظ نظام امپریالیستی، امر مبارزاتی طبقه کارگر، در دالان های پر پیچ و خم کارخانه داران و کارفرمایان گیر خواهد کرد و زندگی و همچنین اوضاع کاری کارگران، به وخامت هر چه بیشتر خواهد گرائید.

شباهنگ راد

وظائف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین

(چگونگی گذار جامعه ی تحت سلطه به سوسیالیسم) ۳

ادامه از صفحه ۱

همان طور که قبلاً اشاره شد، ما سال هاست که در ایران طبقه ای به نام بورژوازی ملی نداریم و هر چه هست بورژوازی وابسته است و این یعنی این که طبقه ی کارگر برای برپائی و رشد اقتصاد ملی تنها تکیه بر متحدین خود دارد، نه آن گونه که منتقدین ما مطرح می کنند که گویا هدف غائی ما ایجاد و رشد بورژوازی ملی است.

اما در یک انقلاب دموکراتیک نوین پس از تسخیر قدرت سیاسی عملاً شرایط برای انجام چنین کاری وجود نخواهد داشت - به خصوص با نبود یک قطب سوسیالیستی واقعی - و ما در سطح بین‌المللی مجبور خواهیم بود که فعل و انفعالات اقتصادی خود را در بازار سرمایه‌داری جهانی و با توجه به مکانیسم‌های حاکم بر آن به پیش ببریم و رفع این مشکل تا شکل‌گیری پارامترهای فوق و ایجاد شرایط لازم برای به کار بردن مباحث و معیارهای خاص سوسیالیستی در این رابطه، به تعویق خواهد افتاد. لازم به تأکید است که این موضوع در حال حاضر برای ما به منزله‌ی یک خواست استراتژیک ابتدا در زمینه‌ی ایجاد توازن قوای جهانی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم و در نهایت شکست قطعی آن در عرصه‌ی بین‌المللی و قدم نهادن بشر به دنیای بی‌طبقه‌ی کمونیستی مطرح است و به هیچ وجه نافی مسئله‌ی پیوستگی جوامع انسانی به یکدیگر نمی‌باشد، چرا که اساساً حل تضاد کار و سرمایه در مقیاس جهانی نه تنها به منزله‌ی پیوستگی عمیق‌تر، بلکه پیوند همه‌جانبه و ژرف جامعه‌ی انسانی در گستره‌ی زمین می‌باشد.

پویان کبری

توضیحات:

۳- به نقل از مقاله‌ی "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا" نوشته‌ی لنین.

۴- همان‌جا، از مائو.

به یاد رفیق صمد بهرنگی، معلم انقلابی خلق!



نهایتاً تضاد منافع طبقه‌ی کارگر و اقشار خُرده‌بورژوازی (به‌خصوص دهقانان، صنعتگران و پیشه‌وران) را به یکی از تضادهای مهم جامعه تبدیل خواهد کرد، زیرا اولاً از یک سو خُرده‌بورژوازی خواهان حفظ مالکیت و تولید خُرده کالائی‌ست و از سوی دیگر این تضاد، طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم ناگزیر به نابودی مالکیت خصوصی و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری‌ست، حتا در شکل خُرد آن، زیرا همان‌گونه که در بالا اشاره شد اساس و نطفه‌ی سرمایه‌داری کلان در تولید کوچک، خُرده مالکی و اقتصاد کالائی‌ست.

ثانیاً به قول لنین: "سوسیالیسم یعنی محو طبقات. برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه‌داران را سرنگون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی این کار را نمی‌توان فوراً انجام داد. این وظیفه‌ای‌ست به مراتب دشوارتر و بالضروره طولانی. این مسئله‌ای‌ست که آن را نمی‌توان با سرنگونی طبقه، اعم از این که هر طبقه‌ای باشد، حل کرد. آن را فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالائی خُرده و منفرد و مجزا به اقتصاد بزرگ اجتماعی می‌توان حل کرد..." (3) (تأکید از من است).

نکته‌ی دیگر این که، سیر مبارزه‌ی طبقاتی درون خلق یا به عبارت دقیق‌تر تضادهای درون خلق به قول مائو "در شرایط عادی آنتاگونیستی نیستند و باید آن‌ها را به شیوه‌ی دموکراتیک یعنی اقطاع و تربیت که به معنای خودآموزی در درون خلق است و انتقاد و انتقاد از خود متد اساسی آن می‌باشد" (4)، همگام با توسعه و گسترش نیروهای مولده و مناسبات تولیدی نوین (شیوه‌ی تولید سوسیالیستی) در اقتصاد کشور حل نمود.

مطلب دیگری که در انتها به صورت خلاصه و در یک نگاه کلی، نیاز به طرح نظری آن می‌باشد این است که در زمینه‌ی مبادلات خارجی سیاسی، اقتصادی و غیره در پس انجام یک انقلاب سوسیالیستی و در پی تحکیم و گسترش آن پس از تسلط سیاسی طبقه‌ی کارگر، با توجه به این که امکان تبدیل شدن این انقلاب به یک قطب سوسیالیستی منطقه‌ای یا جهانی به طور بلقوه می‌تواند وجود داشته باشد، لذا این امکان هم وجود خواهد داشت که بتوان با ایجاد بازار مستقل سوسیالیستی و کاربرد مکانیسم‌های اقتصادی و سیاسی خاص آن، که در اساس و کیفیتاً بسیار متفاوت از نوع بورژوائی آن می‌باشد، اقتصاد آن کشور(ها) را از مدار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری خارج نمود.

جاودان باد خاطره‌ی تابناک شهدای شهر یور و مهر ماه چریک‌های فدائی خلق ایران!



رفیق حسین کریمی

رفیق عمادین کلیدلو

رفیق ناصر کریمی



رفیق هوشنگ تریا

رفیق ناصر مدنی

رفیق بهرام طاهرزاده

خجسته باد خاطره‌ی سرخ رفقای گروه آرمان خلق!

★ مقالات بدون امضاء از سوی شورای نشریه می‌باشند. ★

برای ارتباط با ما، با آدرس‌های زیر تماس بگیرید:

Post: Postbus 10492

1001 EL Amsterdam, Nederland

TEL.: +31 624 797 133

E-Mail: pouyan@19bahman.ne

Web site: <http://www.19bahman.net>

با کمک‌های مالی خود و ارثیه‌ی هر گونه سؤال، نظر، انتقاد و پیشنهاد، ما را در انجام وظائفمان یاری رسانید.

گرامی باد خاطره‌ی ماؤ تسه‌تونگ!



گرامی باد خاطره‌ی هوشی‌مین!



به یاد صیادان بندر انزلی، در سالگرد کشتار آنان در سال ۵۸!

رفقای گرامی!

با ارسال مقالات و مطالب خود، ما را در غنای بیش‌تر نشریه یاری رسانید. بدیهی است، مطالبی در نشریه منتشر خواهند شد که در راستای اهداف و وظائف مبارزاتی سازمان ۱۹ بهمن قرار داشته باشند. از اصلاح املائی و انشائی مطالب رسیده معذور می‌باشیم.



زنده باد انقلاب! | برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه‌ی کارگر! | زنده باد کمونیسم!